



شمس الحكماء ميرزا اعليخان لعلی

زندگانی و شخصیت

شمس الحکما میرزا علیخان لعلی

یکی از نوابغ حکمت و ادب در نیمه دوم قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری میرزا علیخان لعلی بود این دانشمند بزرگ فرزند حاج آقامیرزا ایروانی است و در هزار و دوویست پنجاه دو قمری در شهر ایروان پا بعرضه وجود نهاده است پس از تسلط روسها بنواحی ایروان و نخجوان در بیست سالگی به همراهی پدرش به تبریز مهاجرت کرده مشغول کسب و تجارت شد چون استعداد فطری داشت و بتحصیل علوم و کسب لافنون راغب بود از تجارت منصرف و مشغول تحصیل علوم گردید تحصیلات مقدماتی فارسی و عربی را در تبریز در اندک زمانی از بزرگان علم و ادب فرا گرفته سپس مشغول تحصیل علم طب گردید و قسمت عمده تحصیلات طب را نزد میرزا ابوالحسن خان حکیم باشی که در آنوقت از استادان بزرگ و مجرب این فن بود تکمیل نمود بعد از وفات پدرش چندی در تبریز اقامت داشت پس از آن باستانبول مسافرت نموده در دانشگاه آنجا بتکمیل علوم طب جدید پرداخت تا بدرجه دکتری نائل گردید و چندین سال در استانبول توقف فرموده سپس روانه ایران گردید و در طهران ساکن شد بر اثر کمالات ادبی و فنی خویش معروفیت زیاد پیدا کرده باوزراء و بزرگان مانوس و مالوف گردید .

طبعش به ادبیات و شعر و شاعری مایل بود و قریحه شعری فوق العاده داشت

اشعارش سهل و ساده و خالی از هر گونه تکلف میباشد و در عین حال بسیار شیوا و مضامین زیبا دارد دیوانش دو بار در تبریز در مطبعه سنگی و یک بار در مطبعه سربی با نظارت و مباشرت نگارنده چاپ شده ولی نسخه‌هایش کمیاب است تخلص خود را لعلی قرار داده و آیه شریفه (وانه لعلی حکیم) را سجع مهر خود اتخاذ کرده بود که بسیار مناسب حالش بود زیرا که اسمش علی و تخلصش لعلی و شغلش طبابت بود که حکیم لعلی میگفتند در اینخصوص اینقطعه را گفته است

تو این پیام متین راز قول من برسان
صبا بگو بحسودان که سست پیمانند
بطبع شعر مرا خود نه افتخار بود
که جمله صاحب طبع سلیم میدانند
مرا بقول خداوند در کلام مجید
(وانه لعلی حکیم) میخوانند
بر اثر معروفیت و مجالست با وزراء و امراء در سفر سوم ناصرالدین شاه
بفرنگستان از ملتزمین رکاب شد و در این خصوص مثنوی مفصلی گفته که چندیت
از مطلع آن نوشته میشود برای بقیه به کلیات دیوانش رجوع شود.

مثنوی

ناصرالدین شاه گردون بارگاه انسانی و مطالعات شاه دارا تخت کیخسرو کلاه
بار سوم داد فرمان سفر مع علوم انسانی تا فرنگستان رود بار دگر
امر شد در موکب نصرت نصاب بنده هم باشم ملازم در رکاب
ترجمان خاص آن دولت شوم روز و شب مشغول اینخدمت شوم
غیر از سفری که باناصرالدین شاه بفرنگ رفته سفرهای دیگری نیز به روسیه
و مصر و بعضی شهرهای اروپا کرده و ماه و ریت‌های رسمی نیز داشته است پس از مراجعت
از سفر فرنگ به تبریز آمده طیب مخصوص مظفرالدین میرزا ولیعهد گردید و چندین
سال در تبریز مشغول طبابت مردم بود اغلب معالجاتش مؤثر واقع میشد بطوریکه
در آن عصر یکی از مشهورترین و حادق‌ترین اطبای آن دوره گردید و در ایام سلطنت

مظفرالدین شاه مجدداً بطهران مسافرت کرده طیب مخصوص مظفرالدین شاه شد و بلقب شمس الحکما ملقب گردید و فرمانی در اینخصوص با موجب معتناهی در حق وی صادر شد در سال هزار و سیصد و بیست و چهار دوباره به تبریز آمد و در اوایل مشروطه که مردم برای نهضت مشروطه بگونسولگری انگلیس متحصن شده بودند در تبریز بود و مردم را برای رفتن بگونسولگری انگلیس و اخذ حکومت مشروطه ترغیب و تحریص میکرد در همانسال مرض سینه تنگی یا برونشیت مزمن که از قدیم مبتلا بود شدت کرده برای معالجه به تغلیس مسافرت کرد و در سال هزار و سیصد و بیست پنج قمری در سن هفتاد سه سالگی بدرود حیات گفت رحمة الله علیه تاریخ وفات او را اخوی محترم حاج محمد نخجوانی در يك بيت چنین گفته است.

چو پرسند از سال تاریخ فوتش (بسوی جنان گوروان گشت لعلی)
 لعلی بسیار شوخ طبع و ظریف و مجلس آرا بود اغلب بداهتہ شعر میگفت صحبت‌های شیرین و سخنان نمکین وی هنوز در افواه مردم باذوق تبریز ساری و جاری است در مجلسی که حضور داشت از صحبت‌های خود مستمعین را مشعوف و شنوندگانرا محظوظ میکرد در اواخر عمر مطب خود را بسته مشغول استراحت بود بعضی از رفقا پرسیدند چرا مطب را تعطیل کردی و اظهار تاسف میکردند در جواب آنها گفته بود عزرائیل را معاون لازم نبود در محاوره حاضر جواب و بدیهه گو بود عزیزخان نامی از وی خواهش کرد که سجع مهر مناسبی برای او تهیه نماید فی الفور در جواب وی گفت که بهترین سجع مهر برای تو سعدی در ششصد سال پیش گفته است مسکین خر اگر چه بی تمیز است چون بسار برد همی عزیز است
 امرالله بیگ نامی نیز از ایلات شاهسون سجع مهری تقاضا کرده بود در جواب وی گفته بود سجع مهر بسیار مناسبی برای تو از آیه شریفه پیدا کردم که بهترین سجعی است که در حق تو از آسمان نازل شده و آن اینست (و کان امرالله مفعولاً)

در قصیده گوئی و غزل پردازی بی نظیر بود اشعارش دلپذیر و طبعش روان بود اغلب نامه های دوستانش را منظوم می نوشت اینقطعه را در جواب مکتوب حاج میرزا عبدالرحیم طالبوف مقیم تمرخان شوره نوشته است :

زنده باش ایحکیم پند آموز	زنده باش ای مرئی آدم
ای بنای وطن پرستی تو	استوار و قویم و مستحکم
وطن پیر ما بغیر از تو	نیست زابنای خویشتن خرم
خامه مو شکاف تو بگشود	ای بساعقده ها چو جذراصم
شهر گیرند از شهان باتیغ	تو جهانی گرفته ای بقلم
وقت انشاء ز قدرت قلمت	ادبا لرزد و عطارد هم
بخدا فیلسوف ایرانی	تالیث نیست در دیار عجم
گوشه شوره تا که مسکن تست	هست اینگوشه رشک باغ ارم
حاجتی نیست شرح فضل تو را	ای شهرت چو نیر اعظم
لعلی از حضرت تو دارد چشم	گاه بنوازش بنوک قلم

بلهجه کردی نیز شعر گفته است غزل : فرنگی

کردی بچه ای میرفت من از عقبش در دو	گفتم بخدا امشب مهمان عزیزم شو
ایستاد و نگاهی کرد گفت آیمتان بز گرد	گفتم که چه وقت آیی گفتا که همین امشو
این وعده چو بشنیدم وجد آمده رقصیدم	گفتم که دروغست این گفتا بسرت رورو
شب آمد و وی آمدی فاصله می آمد	نقل و مزه هی آمد آراسته و نونو
گشتیم از آن باده من مست و وی افتاده	من بوالهوس اوساده او آتش و من چون قو
برگردن وی دستی بردم ز سر مستی	در خشم شد و گفتا کای هرزه برو گمشو
گفتم ز لبث بالله گر بوسه زنم صدره	کاهیده نخواهد شد از خرمن تو یکجو
من مقبل و او مدبر من قائل و او منکر	او گشته و من غط غط او پشته و من مو مو

تادست بخنجر زد خنجر ز نیام آورد گفتم تزی هی هی گفتا کشتت هوهو
چون وضع چنین دیدم برجستم ورقصیدم وی دف زن ومن کفزن او جنبله من جنبو

نمونه‌ای از رباعیاتش

جویند همه هلال ومن ابرویش گیرند همه روزه ومن گیسویش
در دوره این دوازده ماه مرا يك ماه مبارکست آنهم رویش
اشعار و قطعات فکاهی زیاد دارد و باشوخی و ظرافت آنچه را که گفتنی بود
میگفت چنانچه اینقطعه را یکی از وزراء که حق المعالجه اشرا نداده بود نوشته است

ای دیده مراتب صدارت را طی کرده بساط مملکت داری
ای زبده دهر در خردمندی وی شهره شهر در نکوکاری
دانسته مقام و قدر هر کس را هر يك بلیاقت و سزاواری
در يك میزان نبوده رفتارت باشخص حکیم و مرد کهساری
ای علم حقوق رادلت مخزن کز فرع و اصول آن خبرداری
يك چند که زخم چشم این دوران افکندت در فراش بیماری
يك ماه فزون مگر نبودم من مشغول پزشکی و پرستاری
ابر کرمت به خار و گل بارید بر من نشانند قطره بازی
زین رهگذرم اگر چه آزردی خواهم بدعا ز حضرت بازی
دیگر نکند عایل و بیمارت تا اینکه طیب را نیازاری

و نیز در حق مریضی که حق المعالجه نداده بود گفته است.

نمیگویم ایقبله گاه معظم که انعام ما را نکردی حواله
ازین رهگذر شکوه دارم که روزی نه پرسیدی از حال مالا معاله
بغیر از طیبی من اندر حضورت خط بندگی دارم از چند ساله
بیاد آورید آن قدحهای مسهل بترسید از آن نسخه های اماله

ایضاً در اینخصوص گفته است .

حیف است خدا ز درد دورت سازد

ای مرده زنده گشته کو مزد طیب

در حق طیبی که بر اثر سوء معالجاتش اغلب مریضهای وی می مردند گفته است

ملك الموت رفت پیش خدا

يك طیبی ایست در فلان کوچه

یا بفرما که قبض روح کنم

در حق شفاء الملك نامی که در تغلیس طبابت میگردود در مرض بو اسیردانه ای

متخصص بود گفته است .

شفاء ملك بود مرغ کی بشاخه طب

تقویم نجم الملك را شرح نموده و قطعه زیر را در آنخصوص نوشته است .

در تقویم سال ۱۳۲۲ قمری ۱۳ ماه صفر جناب نجم الملك اینطور نوشته

قمر در برج عقرب ازدواج کنجشك و ۲۶ ربیع الاول قمر در ثور ازدواج شتر رجوع

نموده ملاحظه فرمائید و در ماه محرم همین سال در جزء احکام ماه پیشکویی کرده

نوشته که اوضاع اینماه دلالت دارد بر فلان فلان و خجل شدن یکنفر از علما تمام

اینها را نوشته و خود آنجناب ابداء خجالت نکشیده اینقطعه در آنخصوص گفته شد

عمل بگفته تقویم کن تو در هر کار

بسعد و نحس دلالت کننده تقویم است

بین چه سحر در آن کرده هوش نجم الملك

صدای پر پرستو و جنبش حشراب

رسیداك لك و فریاد عندلیب آمد

در باره جبه خزی که یکی از وزرا بوی عطا کرده بود و چندان قابلیت

نداشت اغلب موهایش ریخته و کهنه شده بود گفته است
 بطائنه خز موعود من رسید از راه
 خزی چوروی بتان صاف و ساده و بیمو
 خز دورویه ندیدم بدین صفت یکسان
 برخ ندارد مو چون جماعت انشی
 ز سر ساده پرستی بنده آگه بود
 چریده بود مگر موش این خزی پیر
 ز بسکه صاف و تمیز است جلد نیکویش
 چگونه گردد مویش بچشم ساده پدید
 بگوشهاتف غییم سرود کاین ججن است
 اگر یقین کنم این خز خز عطیه تست
 و گر نه لایق خز پوشهای طهران است
 جلال خواجه فزون باد عمر و دولت او

خطیب الممالک من باب شوخی بلعلی نوشته بود شنیده‌ام مرده‌ای اگر میراثی

باقی است به من حوالت کن لعلی در جواب چنین نوشته است

ای خطیب الممالک از پس مرگ
 باده سهم تو و ثلث ائلام
 گر چه در شرع ما بتو نرسد
 بجز از هشت یک ز میراثم
 در حق شیخ بیسوادی که عمامه بسیار بزرگ و قطوری بر سر داشت گفته است
 این چه دستار است ای عالیجناب
 یا خود این دستار را عقرب زده
 این چه دستار است ای دستان‌سرای
 هر چه در گیتی بزرگ این ماورای
 هیچ خر را طاقت این بار نیست
 آخر این دستار یک خروار چیست

حمل این دستار کار فیل نیست
 این عظیم القطر برف انبار چیست
 یا که شب صرف سقی یستی شده
 یا که زنبوری برین دستار زد
 اینچنین دستار دارد زیر سر
 یا که ملاحی بخیکش دم دمید
 شرح این دستار بی تطویل نیست
 در زمین این گنبد دو آر چیست
 بطن این دستار مستسقی شده
 کرد اندامش ورم بیرون زحد
 صد حکایت از قضا و از قدر
 باد یا بر پرده کشتی وزید

این رباعی را نیز در آن خصوص گفته است

ای شیخ ندانم آخر کار تو را
 در حیرتم از بزرگی این دستار
 از کندگی عمامه افکار ترا
 زنبور مگر گزیده دستار ترا
 راجع به اسم شب که سابقاً معمول بود چنین نوشته است

در دوره قاجار در اغلب شهرهای ایران جهت جلوگیری از دزدان و طراران
 اسم شب معمول بود هر کس بعد از نصف شب احتیاج به بیرون رفتن از منزل داشت
 لازم بود قبل از وقت از اداره بیگلریگی یا داروغه گری که آنوقت محافظت شهر
 بعهده ایشان محول بود اسم شب تحصیل میکرد مامورین و محافظین از عابرین
 و شب گردها اسم شب می پرسیدند اگر صحیح بود هر خص و الا تا صبح توقیف
 میکردند اینقطعه را در آنخصوص گفته است

مطلع غزلی است که فقط سه بیت بدست آمد

کرد يك شب گذر بگوشه چشم
 گفت چشمش بزلف کای شبگرد
 سر زلف کجش که پر چین است
 سر فرو برد زلف بسر گوشش
 اسم شب ده که رسم شهر این است
 گفت آهسته اسم شب چین است

از آثار نثری آن مرحوم

وقتی در سفارت استانبول بودم دو روز بعید نروروز مانده یکنفر باغچه بان

ماهر در دو ظرف بسیار قشنگی خیار کاشته بود که در هر بوته آن يك دو عدد خیار سبز تازه بار آورده و به زمینه آنها توت فرنگی کاشته که آنهم سبز و خرم و شاداب بود و توت‌های متعدد درشت قرمز شده بعمل آورده در نهایت قشنگی و زیبایی منظره بسیار خوبی داشت. سفارت تحفه آورد چند لیره عثمانی انعام داده شد و قرار شد بهمان هیئت نگاه دارند تا در ساعت تحویل شمس در سرسینی هفت سین بگذارند و روز عید در وسط مجلس باشد اشخاصیکه برای تبریک عید می‌آیند تماشا نمایند در این حین یک نفر شاهزاده موسوم به عزالدوله برادر شاه شهید با پسر ده ساله اش وارد اطاق شدند از طهران آمده بود که پسرش را برده در بیروت بمکتب بسپارد بعد از مراسم خوش آمدی و صرف قهوه و قلیان همه از آن اطاق بیرون رفتیم و در اطاقهای دیگر هر کس مشغول کار خود شدیم ده و پانزده دقیقه طول نکشید که دوباره به آن اطاق آمدیم چه دیدیم مسلمان نشنود کافر نه بیند دیدیم آن پدر و پسر هر دو روی صندلی نشسته تمام خیارها را که در حقیقت هر یکی در آنوقت عزیزتر از يك فرزند بود با تمام توت‌های فرنگی بریده و خورده‌اند و از التذاذ آن تعریف میکردند که خوب رسیده و بسیار لطیف و خوشمزه بود در طهران هم چنین چیزی در غیر فصلش ندیده بودم باری به بیند که بر ما چه گذشت از حرکات ناگوار و ناهلایم این ابنای ملوک این رباعی در آنخصوص گفته شد

ای کرده خزان فصل بهار همه را ای تیره نموده روزگار همه را
حق داشت همه در آن خیار تازه خوردی تو بيك بار خیار همه را
در حق شخصی که آبله‌رو و کریه‌المنظر بود گفته است

ایها المکروه من فرط الجدر بر تو مکروهی چو نقش اندر حجر
از مجدّر بودنت کم کن گله عار نباید زشت را از آبله
نیست در روی تو هرگز آبرو گویمت محکم دلیلی رو برو
گشته رویت زابله غربال وار آب در غربال کی گیرد قرار